



عوامل، راه کارها و موانع بهره‌مندی معنوی از قرآن کریم

جلسه‌ی ششم

✓ سوره‌ی واقعه - آیات ۷۵ تا ۸۰

✓ سوره‌ی زخرف - آیات ۱ تا ۴

✓ سوره‌ی بروج - آیات ۲۱ و ۲۲

✓ سوره‌ی هود - آیه‌ی ۱

✓ سوره‌ی فصلت - آیات ۱ تا ۳

در جلسه‌ی گذشته بیان شد که همه‌ی موجودات دارای وجود مادی، مثالی و یا برزخی، مجرد و یا عقلانی و یک وجود الهی هستند. قرآن هم همانند موجودات دیگر دارای این مراتب وجودی می‌باشد و ما برای آنکه بتوانیم به نورانیت و معنویت قرآن راه پیدا کرده و از هدایت آن برخوردار شویم، باید به این مراتب دست پیدا کنیم.^۱

اجسام مادی دارای خصوصیات ماده هستند. در فیزیک مدرن نه بعد برای ماده در نظر گرفته می‌شود. البته در فیزیک، ماده در برابر انرژی تعریف می‌شود، در حالی که از نظر فلسفه انرژی نیز جزء مادیات می‌باشد، زیرا صورت پذیر بوده و قابل سنجش است.

موجودات برزخی و یا مثالی شبیه ذهنیات انسان و یا آنچه در خواب دیده می‌شود، هستند، یعنی برخی از خصوصیات ماده مثل بُعد، رنگ و شکل را دارا بوده، ولی جاگیر و مشت پرکن نیستند، و به عبارتی شبح‌واره هستند. البته وجودهای برزخی و مثالی، تخیل و غیر واقعی نیستند، بلکه کاملاً حقیقی و دارای واقعیت می‌باشند و ما با این واقعیات زندگی می‌کنیم.

وجود مثالی و یا عقلانی حتی آن شبح و شکل را هم ندارند، مثل ملائکه. اینها هستند، ولی نه جسم دارند و نه شکل. دقت در مثالی که بیان می‌شود به تقریب ذهن به موضوع و توضیح سه بعد وجودی انسان کمک می‌کند. فرض کنید انسان در حالت خواب، خودش را خواب ببیند. در این حالت سه بعد قابل تصور است. بیکره‌ی جسمانی انسان که در گوشه‌ای بی حرکت دراز کشیده و خوابیده است، بعد مادی وی را تشکیل می‌دهد. آنچه در خواب دیده می‌شود، بعد مثالی و یا برزخی است و آن که خواب می‌بیند، «من» انسان و یا بعد مجرد و عقلانی وی می‌باشد. این بعد سوم انسان، همان روح و یا نفس است که نه شکل دارد و نه بُعد، ولی واقعیت دارد و همانست که در حالت خواب و بیداری بدن مادی و برزخی انسان را مدیریت می‌کند. بنابراین انسان دارای سه بعد مادی، برزخی و مجرد است که در مثال فوق قابل تصور می‌باشد.

علاوه بر این سه بُعد، انسان و بقیه‌ی موجودات و هر چه که بتوان نام چیز و شیء بر آن گذاشت، دارای یک وجود الهی نیز می‌باشد که در علم الهی قرار داشته و حتی تعین نیز ندارد. هر چه موجودات از خداوند دورتر و به جهان ماده نزدیک‌تر می‌شوند، محدودتر و هر چه از ماده دورتر می‌شوند، رقیق‌تر و به باطن و سرچشمه نزدیکتر شده و اثر گذارتر می‌شوند.

با این استدلال، قرآن را هم می‌توان دارای مراتب وجودی دانست، زیرا وجود مادی و شفاهی قرآن واضح و مبرهن است، بنابراین باید همانند همه‌ی موجودات، دارای مراتب وجودی باشد.

۱. به علت پیچیده بودن مطالب بیان شده در این مباحث، استفاده از فایل‌های صوتی و تصویری جلسات توصیه می‌شود. (www.emamhassan.ir)

از تحلیل بحث **عَلَّتْ و معلول** نیز می‌توان این مراتب وجودی را استنتاج کرد. البته همان‌گونه که بیان خواهد شد تصوّر اغلب ما در مورد **عَلَّتْ و معلول** اشتباه است. معمولاً ما **عَلَّتْ و معلول** را دو چیز جدا از هم می‌دانیم که **عَلَّتْ**، معلول را ساخته و یا آفریده است، مثل **بَنَّا** که بنایی را می‌سازد. **بَنَّا** قبلاً نبوده و ساخته شده و ایجاد می‌شود، پس **بَنَّا** **عَلَّتْ و** بنا معلول آن است. در این حالت بعد از آن که بنا ایجاد شد، بود و نبود **بَنَّا** در بود و نبود بنا تاثیری ندارد. اگر **بَنَّا** نباشد، بنا به قوّت خویش باقی است.

در تحلیل صحیح، در مثال فوق **بَنَّا** به بنا وجود نمی‌دهد، بلکه فقط با خَلَقْتِ خود به مصالح صورت می‌دهد تا بنایی زیبا شکل بگیرد. در واقع **بَنَّا** علت صوری بناست، نه وجودی و حقیقی، لذا اگر **بَنَّا** نباشد، بنا به قوّت خویش باقیست. **عَلَّتْ** حقیقی، آن است که با نبود آن، معلول نیز وجود خود را از دست می‌دهد و نیست می‌شود. در کل هستی، **عَلَّتْ** حقیقی فقط حضرت حق می‌باشد. وجود، ظهور و بروز همه چیز به وجود خداوند است. خدا کناری نیست و موجودات کناری دیگر و یا این که خداوند موجودات را آفریده و آنها را به حال خود رها کرده باشد، بلکه خدا همراه همه‌ی موجودات است و لحظه به لحظه آنها را تدبیر کرده و به آنها وجود می‌بخشد. تدبیر جهان هستی مثل کوک کردن ساعت نیست که کوک شده و سپس به خودی خود بچرخد.

تا زمانی که خدا را یک چیز بدانیم و جهان هستی را چیز دیگر، نمی‌توانیم نزدیکی خداوند با جهان را احساس کنیم. رابطه‌ی **عَلَّتْ و معلول** خدا و آفریده‌ها، رابطه‌ی صوری نیست، بلکه رابطه‌ای است حقیقی، به این معنا که وجود و بود بودن معلول وابسته به **عَلَّتْ** است. اگر **عَلَّتْ** نباشد، معلول وجودی نخواهد داشت و **عَلَّتْ** تا زمانی که معلول وجود دارد، همراه اوست. خداوند فقط به جهان صورت نمی‌دهد، بلکه اگر خدا نباشد، جهانی وجود نخواهد داشت. **(اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها)** چنین تحلیلی از رابطه‌ی **عَلَّتْ و معلول**، کاملاً منطبق بر آیات قرآن می‌باشد.

یکی از صفات خداوند «قیوم» می‌باشد، یعنی خودش ایستا و دارای قوام است و همه چیز غیر از او، به خدا تکیه دارند. فقط خداوند است که وجودش بالذات قیوم است. خداوند «هو الحی القیوم» است. حیات ذاتی فقط متعلق به خداوند است و بقیه‌ی موجودات حیات خود را لحظه به لحظه از خداوند می‌گیرند و به او متکی هستند. در قرآن کریم به صراحت در سوره‌ی حدید آیه‌ی ۴ آمده «...هُوَ مَعَكُمْ أَلَا إِنَّ مَا كُنْتُمْ^ع وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» هر جا که باشید خداوند همراه شماست. علی

علیه‌السلام در نهج‌البلاغه در توضیح آیه می‌فرمایند «لا بمقارنۃ» یعنی نه اینکه خدا به اشیاء تکیه کرده و مقارن با آنها شده است

بنابراین تحلیل دقیق، رابطه‌ی علّت و معلول در مورد خداوند و موجودات، وابستگی وجودی و تام معلول به علّت است، به نحوی که بدون علّت، معلول وجود و هستی نخواهد داشت و نیست می‌شود. برای توضیح به این مثال توجه کنید. می‌گوییم علی در خانه است. علی و خانه وجود خارجی دارند، ولی «در» معنای مستقل ندارد و در کنار علی و خانه معنا پیدا می‌کند. علی و خانه به تنهایی معنا دارند، ولی «در» بدون علی و خانه هیچ معنایی ندارد و فقط در ربط است که معنی پیدا می‌کند. موجودات نیز فقط در ربط با خدا وجود پیدا می‌کنند و بدون خدا هیچند. بنابراین، بهترین تعبیر این است که بگوییم موجودات عین ربط به خدا و بهتر از آن این است که بگوییم تجلّی حضرت حق هستند.

رابطه‌ی علّت و معلولی، بنابر آنچه گفته شد، در بین عوالم وجودی نیز ساری و جاری است، یعنی عالم مثال نسبت به عالم ماده و عالم عقل نسبت به عالم مثال علیّت دارد، و علم الهی نسبت به همه‌ی عوالم علیّت دارد. بود بودن هر عالم وابسته به وجود عوالم بالاتر است.

تحلیل صحیح رابطه‌ی علّت و معلول، توجیه دیگری برای آفرینش خداوند به کمک وسایط می‌باشد. طبق قاعده‌ی «الواحد»، امکان آفرینش مستقیم موجودات برای خداوند وجود ندارد، زیرا این کار مستلزم تکثر، نیاز و نقص است. بنابراین با دو برهان انّی (از پایین به بالا) و برهان لمّی (از بالا به پایین) اثبات می‌شود که همه‌ی موجودات دارای مراتبی هستند که خداوند وجود را به تدریج و از طریق واسطه‌ها به موجودات اعطا می‌کند. قرآن نیز همانند سایر موجودات دارای مراتب وجودی می‌باشد.

در جلسه‌ی گذشته به آیاتی از قرآن که مراتب وجودی همه‌ی موجودات را ثابت می‌کرد اشاره شد. جهت تکمیل بحث به آیات قرآن در خصوص مراتب وجودی خود قرآن اشاره و توضیحاتی بیان خواهد شد.

✓ سوره‌ی واقعه - آیات ۷۵ تا ۸۰:

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾»

من به جایگاه ستارگان قسم یاد نمی‌کنم.

قسم یاد نکردن در این آیه، دلیل بر رفعت، بزرگی و اهمّیت آن است، به عبارتی مبالغه و تاکید در سوگند است.

«وَأِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَلَّوْا تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» ﴿٧٦﴾

و این سوگندی است که شاید بزرگی و عظمت آن را بدانید.

«لو» برای امتناع یا تعسّر به کار می‌رود، یعنی امکان وقوع آن خیلی سخت و یا تقریباً غیر ممکن است.

این آیه نیز تایید دیگری در مبالغه و تاکید بر سوگند ابتدایی می‌باشد. «وَأِنَّهُ» و «ل» برای تاکید به کار می‌رود. جمله‌ی

اسمیّه نیز تاکید را می‌رساند. سوگند خوردن نیز برای تاکید بیش از حد می‌باشد.

«وَأِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» ﴿٧٧﴾

این قرآن، دارای کرامت و بزرگی بسیار است.

«فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» ﴿٧٨﴾

این قرآن در کتاب مکنون قرار گرفته است.

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» ﴿٧٩﴾

که آن را فقط و فقط مطهرون می‌توانند مس کنند.

خداوند ابتدا سوگند خورده و تاکید می‌کند، تا مطلبی مهم و درخور آن سوگند و تاکید را بیان کند و سپس می‌فرماید این

قرآن که دارای ارزش و کرامت است در کتاب مکنون قرار دارد و فقط انسان‌های پاک می‌توانند به آن دست پیدا کنند.

«قرآن» در این آیات اشاره به ظاهر قرآن و آنچه خواندنی و قابل قرائت است، می‌باشد. هم ظاهر قرآن کریم ارزشمند

است و هم حقیقت آن. این قرآن که ما می‌خوانیم، در کتاب دیگری قرار دارد که مکنون و پوشیده است و هر کس به آن

دسترسی ندارد. «کتاب» در قرآن معنای گسترده و وسیعی دارد و فقط به چیزی که با قلم نوشته شده است، اطلاق نمی‌گردد.

در قرآن صحبت از کتاب اعمال می‌باشد، یعنی اعمالی که در روح انسان نقش می‌بندد نیز در اصطلاح قرآنی نوعی کتاب است.

و یا در عوالم بالاتر، خداوند تقدیر امور آفریده‌ها را بر عهده دارد. به عبارت دیگر می‌توان گفت کل هستی کتابی است که

خداوند به واسطه‌ی صادر اول نگاشته است، لذا «والقلم» در قرآن به وجود پیامبر اکرم^(ص) تفسیر شده است، یعنی پیامبر

اکرم^(ص)، صادر اول و قلمی است که به و اسطه‌ی آن، کتاب هستی نوشته شده است. در محاوره‌ی امروز نیز لوح فشرده و یا نرم‌افزارهای دیجیتالی نیز نقش کتاب را پیدا کرده است؛ همانطور که در قدیم سنگ، پوست حیوانات و لوح‌های گلی به عنوان کتاب مورد استفاده قرار گرفت.

علم الهی به «کتاب مبین» و «لوح محفوظ» تعبیر شده است. ملائکه «کرام الکاتبین» هستند و یا سخن از نامه‌ی اعمال است، که همان اثر اعمال در روح انسان می‌باشد. خداوند «سریع الحساب» است، چون اثر اعمال در روح انسان همیشه حاضر است و نیاز به حساب و کتاب وقت‌گیر ندارد. بنابراین در قرآن کتاب معنای وسیع و گسترده‌ای دارد.

«مکنون» یعنی در «کن». چیزی که بسیار پر ارزش باشد و انسان بخواهد آن را از دسترس دیگران دور کند، آن را در صندوق و گنجینه‌ای محافظت می‌کند، که به آن مکنون می‌گوییم. بنابراین همین قرآن که در دسترس عموم قرار داده شده و قرائت می‌شود، یک حقیقتی دارد که مکنون و پوشیده بوده و از دسترس عموم دور است و فقط انسان‌های خاصی و با ویژگی خاص می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند.

ضمیر «ه» در عبارت «لَا يَمَسُّهُ» را برخی به قرآن و برخی به کتاب نسبت داده‌اند، که می‌توان هر دو را که مبتنی بر

روایات معصومین^(ع) است را صحیح دانست. اگر ضمیر به قرآن برگردد، حکم فقهی از آیه استخراج می‌شود که بدون وضو و طهارت ظاهری نمی‌توان به قرآن دست زد، و اگر ضمیر را به کتاب مکنون مربوط بدانیم، یعنی دستیابی به حقیقت قرآن فقط برای «مطهرون» مقدور خواهد بود.

«مطهرون» در قرآن و در آیه‌ی تطهیر (سوره‌ی احزاب - آیه‌ی ۳۳) معرفی شده‌اند: «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» بر اساس این آیه، مطهرون، اهل بیت و امامان معصوم علیهم السلام می‌باشند که به کنه قرآن راه دارند. در روایات ما «لَا يَمَسُّهُ» به «لایدرکه» تفسیر شده است، یعنی حقیقت قرآن را فقط مطهرون درک می‌کنند.

«مطهّر» از نظر مفهوم مشابه «مخلص» می‌باشد، یعنی کسی که تمام وجودش از غیر خدا پاک شده است. همانطور که مخلص با مخلص در معنا و مفهوم متفاوت است، مطهّر نیز با طاهر فرق می‌کند. «مطهرون» در آیه‌ی مذکور، وصف مشعر به علیّت است، یعنی علت آن که می‌توانند حقیقت قرآن را درک کنند، این است که مطهّر و پاک شده هستند.

البته «نجوم» در این آیه به معنای ستاره‌های آسمان نیست، بلکه نجوم اشاره به نزول تدریجی و نجومی قرآن است، و بر

این اساس مواقع و جایگاه آن همان «فی کتاب مکنون» و «من رب العالمین» است.

نکته‌ی دیگری که می‌توان از جمع‌بندی روایات در تفسیر این آیه استنتاج کرد، این است که هر قدر طهارت باطنی بیشتر باشد، بیشتر می‌توان از حقیقت و باطن قرآن بهره‌مند شد. نکته‌ی کلیدی بحث نیز از همین آیات نتیجه گرفته می‌شود. برای بهره‌مندی معنوی از قرآن باید در طهارت معنوی کوشید و تا انسان درون و باطن خود را پاک نکند، نمی‌تواند از معنویت، نورانیت و هدایت قرآن بهره‌بردار. همانطور که بدون طهارت ظاهری نمی‌توان ظاهر قرآن را لمس فیزیکی کرد، بدون طهارت باطنی نیز نمی‌توان به حقیقت قرآن راه یافت.

همانطور که بیان شد، نظر بهتر این است که مرجع ضمیر «ه» در «لَا يَمَسُّهُ» به «كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» بر می‌گردد، که آیات دیگر قرآن نیز مؤید همین مطلب است. البته برداشت ظاهری از آیه نیز قابل قبول می‌باشد که در روایات معصومین نیز به آن اشاره شده است.

«تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» ﴿١٠٠﴾

این آیه اشاره می‌کند که قرآن نیز در علم الهی جای دارد که به تدریج به مراتب پایین‌تر راه می‌یابد. معلوم می‌شود که جایگاه «كِتَابٍ مَّكْنُونٍ»، نزد «رَّبِّ الْعَالَمِينَ» می‌باشد، زیرا بر اساس سوره‌ی حجر - آیه‌ی ۲۱: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ...»

✓ سوره‌ی زخرف - آیات ۱ تا ۴:

«حَمِّ» ﴿١٠١﴾ وَالْكِتَابِ الْمُمِينِ ﴿١٠٢﴾

حم، سوگند به کتاب مبین.

«الْمُؤْمِنِ» را می‌توان هم روشن معنا کرد، و هم روشن کننده، یعنی قرآن هم خودش روشن است و هم مفاهیمش روشن‌گر و هدایت‌کننده.

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» ﴿١٠٣﴾

این قرآن را ما عربی (روشن و واضح) قرار دادیم، شایسته است که در مورد آن بیندیشید.

منظور از «عَرَبِيًّا» در این آیه، زبان عربی نیست، بلکه معنای لغوی آن که واضح و روشن است، مورد نظر می‌باشد. زبان عربی نیز از آن جهت عربی نام‌گذاری شده که در بیان معانی رسا و بدون ابهام است. به عنوان نمونه در این زبان مذکر و مؤنث و نیز مفرد، مثنی و جمع از هم تفکیک شده است. اگر گفته می‌شود «قالتا» یعنی دو زن گفتند، ولی در فارسی و اغلب زبان‌های دیگر این تفکیک وجود ندارد.

«لعل» معمولاً به شاید ترجمه می‌شود و دو معنا از آن قابل برداشت است. گاهی شاید، احتمال را می‌رساند و گاهی یعنی شایسته و خوب است که کار انجام شود. در این آیه و آیات مشابه، معنای دوم مورد نظر است، یعنی شایسته است که مردم در مورد قرآن تفکر و تعقل کنند.

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾

این قرآن که در ام کتاب قرار دارد، در نزد ما بلند مرتبه و حکیم است.

طبق این آیه، قرآن دارای حقیقت، اصل و مادری است که نزد خداوند می‌باشد. «أُمُّ الْكِتَابِ» همان «كِتَابٌ مَكْنُونٌ» است

که مطهرون قابلیت دستیابی به آن را دارا هستند. «حَكِيمٌ» در مورد شخص، یعنی آدم فرزانه‌ای که کار بیهوده، انجام نمی‌دهد. حکیم به معنای محکم، استوار و مجمل می‌باشد. اجمال در برابر تفصیل، به دو معنا به کار می‌رود. گاهی مجمل به معنای گنگ و مبهم و تفصیل یعنی روشن. ولی گاهی مجمل به معنای اجمال در عین تفصیل است، یعنی هر آنچه تفصیل دارد، این مجمل هم دارد، ولی به شکل مختصر و پیچیده. حکیم در مورد قرآن را می‌توان به معنی مجمل در معنای اخیر دانست.

✓ سوره بروج - آیات ۲۱ و ۲۲:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ﴾ ﴿فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾

این قران مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد.

از جمع همه‌ی آیاتی که تاکنون مرور شد، «کتابِ مکنون»، «أمرِ الکتاب» و «لوح محفوظ» را می‌توان معادل معنایی هم دانست، که همگی اشاره به حقیقت قرآن دارد. حقیقت قرآن «مکنون» است، یعنی از دسترس همگان به دور می‌باشد، «أمرِ الکتاب» است یعنی منشأ و سرچشمه‌ی مراتب وجودی پایین‌تر قرآن است، و «محفوظ» است، یعنی در علم الهی جای دارد.

✓ سوره‌ی هود - آیه‌ی ۱:

«الرَّكِبِ أَحْكَمَتْ أَيْتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»

این قرآن کتابی است که آیاتش محکم و استوار شده است، سپس از سوی خداوند حکیم و خبیر تفصیل داده شده است. از این آیه برمی‌آید که قرآن دو مرحله دارد: (۱) مرحله‌ی تحکیم و (۲) مرحله‌ی تفصیل.

✓ سوره‌ی فصلت - آیات ۱ تا ۳:

«حَمَّ» ﴿١﴾ «تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ﴿٢﴾ «كِتَابٌ فَصَّلَتْ أَيْتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» ﴿٣﴾

این قرآن از سوی خداوند رحمن و رحیم به تدریج فرو فرستاده شده است، و کتابی است که آیاتش به صورت تفصیل و روشن است و کتابی خواندنی است که به زبانی روشن و فصیح برای گروهی که درصدد آگاهی هستند، می‌باشد.

این گروه از آیات، انسان را متوجه حقیقتی برتر و والا از قرآن کرده و تاکید دارد که علاوه بر این ظاهر خواندنی قرآن، یک وجود الهی از قرآن وجود دارد که مکنون و محفوظ بوده و دستیابی به آن کار سهل و آسانی نیست و فقط افراد خاصی می‌توانند به آن راه یابند.

آنچه از مجموع آیات مذکور برمی‌آید، وجود الهی قرآن قابل اثبات است.

نقطه‌ی کلیدی بحث، طهارت معنوی و باطنی برای دستیابی به هدایت و نورانیت قرآن است. هر قدر انسان برای دستیابی به طهارت و پاکی درونی بیشتر تلاش کند بهره‌ی وی از باطن قرآن نیز بیشتر خواهد بود. انسان با وجود ظاهری خود، از ظاهر قرآن بهره می‌برد، ولی اگر طهارت فکری و برزخی داشته باشد، می‌تواند از وجود برزخی قرآن بهره ببرد معصومین

عليهم السلام که از هر چه غیر خدا ظاهر و پاک هستند، به وجود الهی قرآن راه دارند. حقیقت قرآن در قلب پیامبر اکرم (ص) متجلی شده است.

آیات قرآن، پرده از حقیقتی بر می‌دارد و انسان را تشویق و تحریض می‌کند تا به آن حقیقت رو کرده و برای رسیدن به آن تلاش کند. با توجه به آنچه گفته شد دعای ما که از خدا می‌خواهیم ما را با حقیقت قرآن آشنا فرماید، معنای دیگری به خود می‌گیرد.